

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم در بحث واجب مطلق و واجب مشروط، کلمه مطلق و مشروط معنای لغوی دارد و دارای معنای اصطلاحی نیست. همچنین مطلق و مشروط از اقسام «واجب» است. یعنی «واجب» یا مطلق است یا مشروط. در نتیجه در اینکه مرحوم آخوند فرمودند «واجب» یا مطلق است یا مشروط، تسامح وجود دارد. واجب به اعتبار آن واجب و آن حکم، یا مطلق است و یا مشروط، اما خودش فی حد نفسه متصف به مطلق و مشروط نمی‌شود.

وصف اضافی بودن مطلق و مشروط

مطلب سوّم: «مطلق» و «مشروط» دو وصف اضافی هستند، یعنی یک وجوبی نسبت به یک شیء، عنوان مطلق را دارد، همان وجوب نسبت به شیء دیگر، عنوان مشروط را دارد. مثلاً وجوب صلاة نسبت به وقت، عنوان مشروط را دارد، اما همین وجوب صلاة نسبت به طهارت، عنوان مطلق را دارد.

اساساً تمام احکام شرعی نسبت به شرایط عامه تکلیف، عنوان مشروط را دارند. شرایط عامه تکلیف، مثل بلوغ، عقل و قدرت که اینها از شرایطی است که در همه تکالیف موجود است، تمام تکالیف نسبت به این شرایط عنوان مشروط را دارد. در نتیجه ما در شریعت نداریم که یک حکم و تکلیفی فقط مطلق باشد، که بگوییم حکمی داریم که مطلق است و نسبت به هیچ شرطی، عنوان مشروط را نداشته باشد.

پس نتیجه امر سوّم این شد که مطلق و مشروط، دو عنوان اضافی و نسبی هستند. باید ببینیم نسبت به چه چیزی سنجیده می‌شوند.

آیا در جملات شرطیه، شرط، قید هیئت است یا قید ماده؟

بعد از این سه مطلب، بحث مهم درباره مطلق و مشروط آغاز می‌شود. نزاع مهمی است که در جملات شرطیه آیا «شرط»، قید برای هیئت است یا قید برای ماده است؟

تنقیح محل نزاع

ابتدا باید محلّ نزاع روشن شود. گاهی اوقات مولا می‌فرماید: «إذا زالت الشمس فالصلاة عن طهارة واجبة». در چنین مواردی

که اصلاً شرط را قید برای صلاة قرار داده، می‌فرماید: «فالصلاة عن طهارة» یا «فالصلاة متطهراً»، قید برای صلاة قرار گرفته، این از محلّ نزاع خارج است. روشن است که اینجا، شرط عنوان برای ماده را دارد و قید برای خود صلاة است.

اما بحث در جملات اینچنینی است که «إذا زالت الشمس فَصَلِّ»، یک امری آورده شود، این امر دارای یک هیئت و یک ماده است. هیئت آن دلالت بر وجوب دارد، ماده آن هم مثلاً صلاة است. در چنین جملاتی نزاع واقع شده، که این شرط «زوال شمس»، آیا شرط برای هیئت است، یعنی شرط برای «وجوب» است، بطوری که بگوییم وقتی این قید نیامده، وجوب نیامده است. یا اینکه این شرط، شرط برای ماده است، که ماده عبارت از «صلاة» است؟ اگر گفتیم شرط برای هیئت است، قبل از تحقق این شرط، وجوبی در کار نیست. باید این شرط محقق شود تا وجوب محقق است. اگر گفتیم این قید برای ماده است، نتیجه این می‌شود که وجوب در حین انشاء فعلیت دارد، و لو اینکه هنوز شرط محقق نشده باشد. این شرط، شرط برای صلاة است که ماده باشد.

آنگاه اینجا هم در دو مقام باید بحث کنیم؛ یک مقام این است که بررسی کنیم آیا بحسب الواقع در جملات شرطیه امکان رجوع شرط به هیئت وجود دارد یا نه؟ بحث دوم این است که اگر اثبات کردیم در جملات شرطیه، امکان رجوع شرط به هیئت وجود دارد، نزاع در این است که در مواردی که ما شک داریم، چه کنیم؟ اگر جمله‌ای از مولا صادر شد و ما شک کنیم که این شرط در جمله مولا، آیا قید برای هیئت است یا قید برای ماده؟ ما در مواقع شک باید چه کنیم و نسبت به این جملات چه تصمیمی گرفته شود؟

پس اولاً ما محلّ نزاع را روشن کردیم، که محلّ نزاع در جایی است که حکمی دارای هیئت «إفعل» و ماده است، می‌خواهیم ببینیم شرط به کدامیک از اینها رجوع می‌کند و قید کدام یک از اینهاست؟ ثانیاً گفتیم در دو مقام باید بحث شود. یک مقام این که بررسی کنیم آیا رجوع قید به هیئت امکان دارد یا ندارد؟ اگر مثل شیخ اعظم انصاری قائل شدیم که قید امکان ندارد به هیئت برگردد، آنگاه همه جا باید قید، قید ماده باشد، دیگر نوبت به مقام دوم نمی‌رسد. اما اگر اثبات کردیم این قید امکان دارد به هیئت برگردد، اینجا در مقام اثبات در مواردی که در جمله صادر از مولا شک داریم که این قید به هیئت برگشته یا به ماده، آنجا باید چه گفت؟ پس بحث در دو مقام است.

مقام اول: آیا رجوع قید به هیئت امکان دارد یا ندارد؟

اما در مقام اول سه نظریه بین اصولیین وجود دارد.

نظریه اول: نظریه مشهور است که مرحوم آخوند خراسانی (ره) هم آن را اختیار کرده، و آن امکان رجوع قید به هیئت است. هیئت که همان «فَصَلِّ» باشد، می‌تواند مقید به یک قیدی شود، مشروط به یک شرطی شود.

نظریه دوم: شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) قائل شده، بر طبق آنچه صاحب تقریرات یعنی کتاب مطارح الانتظار به ایشان نسبت داده، که شیخ قائل است به اینکه محال است شرط به هیئت برگردد. شیخ ادعا کرده استحاله‌ی رجوع شرط به هیئت را. پس طبق نظریه شیخ، تمام شرایط به حسب الواقع قیود ماده هستند.

نظریه سوم: نظریه مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه) است. ایشان هم نظیر مرحوم شیخ قائل شده که محال است شرایط به هیئت برگردد و فرموده شرایط و قیود به ماده برمی‌گردد، اما یک قیدی اضافه کرده و گفته‌اند به ماده منتسب بر می‌گردد. مراد محقق نائینی از «ماده منتسبه» را توضیح می‌دهیم.

بعد مرحوم نائینی فرموده، شیخ انصاری هم که می‌گوید قید به ماده بر می‌گردد، مرادش همان است که ما بیان می‌کنیم. پس سه نظریه در مقام اول وجود دارد. برای تحقیق در مقام اول، باید نظریه شیخ را بیان کنیم و ادله‌ای که شیخ و تابعین شیخ بر استحاله رجوع شرط به هیئت اقامه کرده‌اند ذکر شود، تا ببینیم اینها تمام است یا ناتمام. پس ما بحث را بعنوان بررسی نظریه شیخ و ادعاها و ادله شیخ عنوان می‌کنیم.

بررسی نظریه شیخ انصاری در استحاله‌ی رجوع شرط به هیئت

مرحوم شیخ انصاری (أعلی الله مقامه الشریف) دو ادعا دارد؛ یک ادعای نفی و یک ادعای اثباتی دارد. دعوی نفی شیخ این است که می‌گوید محال است قیود و شرایط به هیئت برگردد. دعوی اثباتی او این است که لُباً بحسب الواقع، قیود به ماده برمی‌گردد.

مرحوم شیخ یک مطلبی را قبول دارد و می‌گوید بحسب ظواهر الفاظ و بحسب قواعد عربی، قبول داریم که از این دیدگاه، شرط، شرط هیئت است. ما وقتی می‌گوییم «إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَصَلِّ»، مجموع «فَصَلِّ» مترتب بر این شرط است، نه خصوص صلاة. این مجموع که دارای هیئت و ماده است، مترتب بر این شرط است.

ولی چه کنیم که ما دلیل داریم برای استحاله شرط به هیئت، و این دلیل ما را وادار می‌کند که بگوییم اگر بحسب ظاهر هم شرط، شرط برای هیئت است، اما به حسب لب و واقع، این شرط، شرط ماده است.

قبل از اینکه دلیل مرحوم شیخ را بیان کنیم، این نکته را عرض کنیم که بعضی اساساً منکر چنین نسبتی به شیخ انصاری شده‌اند، گفته‌اند مرحوم شیخ در کتاب مکاسب، کتاب البیع آنجا که بحث می‌کند که آیا تعلیق در عقود امکان دارد یا خیر، ادله‌ای بر بطلان تعلیق در عقود اقامه می‌کند.

یک عقده‌ی که می‌گوییم من این را فروختم و بخواهم إنشاء را معلق بر آمدن زید کنم، بگویم اگر زید آمد بعنک، اگر زید آمد أنکحتک، زن به مرد بگوید، اگر بخواهم خود إنشاء و عقد را بر یک شرطی معلق کنیم، این عقد باطل است.

ادله‌ای بر بطلان ذکر کرده و تمام ادله را مورد مناقشه قرار داده است. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تنها یک دلیل بر بطلان تعلیق را پذیرفته و آن یک دلیل؛ «اجماع» است. آخر الامر می‌فرماید: «لولا الاجماع علی بطلان التعلیق»؛ اگر ما بر بطلان تعلیق اجماع نداشتیم، فتوا می‌دادیم به اینکه تعلیق در عقود، مانعی ندارد.

تهافت میان کلام مرحوم شیخ در مطارح با مکاسب

بعضی گفته‌اند این حرف شیخ در باب تعلیق در عقود را بررسی کنیم. معنا این است که شیخ می‌خواهد بفرماید با قطع نظر از اجماع، اشکال دیگری در تعلیق وجود ندارد. اگر اشکال دیگری در تعلیق نباشد، معنایش این است که شیخ قبول دارد که إنشاء می‌تواند معلق بر یک شرطی شود.

إنشاء چیست؟ إنشاء همان هیئت «بعنک» و «أنکحتک» است، اگر شیخ بگوید إنشاء قابلیت تعلیق دارد، إنشاء همان هیئت است. إنشاء مدلولی بغیر از مدلول هیئت ندارد. نمی‌توانیم بگوییم این إنشاء خصوص ماده است. إنشاء همان هیئت است. پس از کلمات شیخ در کتاب مکاسب استفاده می‌شود که إنشاء، قابلیت تعلیق را دارد، إنشاء هم که همان هیئت است. با وجود این نظریه در کتاب مکاسب، بعضی این نسبت به شیخ انصاری را انکار کرده‌اند.

يعني گفته‌اند معلوم نیست این حرف درست باشد. مقرر به شیخ نسبت داده که شیخ می‌گوید، قید به هیئت بر نمی‌گردد.

در حقیقت اگر بخواهیم به این مطلب صورتی علمی بدهیم، گفته‌اند بین این نظر در اینجا و آن نظر در مکاسب تهافت است. نظر در مکاسب را خود شیخ بیان نموده و به قلم خود شیخ است، اما نظر اینجا را شاگرد شیخ به او نسبت داده است، لذا این مطلب را انکار می‌کنیم.

رفع تهافت در کلام شیخ

بعضی از بزرگان در مقام جواب از این تهافت برآمده‌اند. گفته‌اند بین آن چیزی که شیخ در مکاسب فرموده و ما نحن فیه تهافتی نیست. زیرا در بحث عقود، آنچه می‌خواهیم در آن تعلیق جاری کنیم إنشاء نیست، بلکه «منشأ» است، مثلاً در بعث و اشتريت، منشأ که عبارت از «ملکیت» است را معلق بر شیئی کنیم.

الآن وقتی عاقد با کلمه «بعث» إنشاء می‌کند، این إنشاء یک هیئت و ماده‌ای دارد. عاقد به گفتن کلمه «بعث» ملکیت را انشاء می‌کند و ملکیت می‌شود منشأ، ملکیت، دیگر معنای هیئتی ندارد. ملکیت یک معنای اسمی مستقل است که قابلیت تعلیق و اشتراط را دارد.

پس از این راه جواب تهافت را داده‌اند، که در آنجا آنچه که معلق می‌شود؛ «منشأ» است. در منشأ دیگر هیئت صیغه امر، یا صیغه ماضی و غیره وجود ندارد. منشأ همان ملکیت است. ملکیت هم یک معنای اسمی استقلالی دارد و دارای معنای حرفی نیست و قابلیت برای تنقید یا تعلیق را دارد.

نظر استاد محترم در رفع تهافت

آیا این فرمایش و مطلب تام است؟ برای بررسی این مطلب باید یک مراجعه‌ای کنیم به بحث تعلیق در عقود. آنچه در ذهن من است، درست عکس این مطلب است. باز باید یک مراجعه به بحث تعلیق در عقود داشته باشیم. در آنجا وقتی نزاع تعلیق در عقود را مطرح می‌کنند می‌فرمایند منشأ، قابلیت تعلیق دارد. کسی که زوجیت را انشاء می‌کند منتها آن را بر قیدی معلق کند، آنچه در آنجا مطرح است تعلیق در خود انشاء است، یعنی بگوید «إذا زالت الشمس بعثتک»، یعنی إنشاء البیع را معلق بر زوال شمس قرار دهد، نه اینکه بگوید من الآن انشاء بیع می‌کنم منتها هنوز منشأ آن نیامده است و منشأ که ملکیت است معلق باشد بر زوال شمس. این اصلاً در باب تعلیق در عقود محلّ نزاع نیست.

آنچه در ذهن است این است که نزاع در باب تعلیق در عقود، بر روی خود انشاء متمرکز می‌شود، انشاء را می‌توان معلق قرار داد یا نه؟ این محلّ نزاع است. نه اینکه بگوییم انشاء من، الآن فعلیت دارد یا نه؟ اما منشأ که ملکیت است هنوز نیامده. تعلیق در عقد، یعنی تعلیق در إنشاء. یعنی گویا هنوز انشائی واقع نشده است. الآن می‌گوییم «إذا زالت الشمس فبعثتک»، اما هنوز انشائی واقع نشده، اصل انشاء البیع را بر زوال شمس معلق قرار دهیم، این محلّ بحث است.

حالا خودتان دقتی بفرمایید که واقعا محلّ نزاع در تعلیق در عقود، در انشاء است یا در منشأ. اگر این حرف را زدیم، می‌گوییم بین این دو حرف شیخ تناسبی نیست و اختلاف وجود دارد.

می‌گوییم مرحوم شیخ در یک بحثی یک نظری دارد، در بحث دیگر نظری دیگری دارد که با آن سازگاری ندارد. مرحوم آخوند یا مرحوم نائینی نیز همینطور. این چیزی است که در کلمات بزرگان اتفاق می‌افتد. لذا باید بگوییم بحسب ظاهر بین این بیان و آنجا سازگاری ندارد.

دلیل اول مرحوم شیخ بر استحاله رجوع قید به هیئت

حالا فرض این است که این نظریه را مرحوم شیخ بیان کرده، که امکان ندارد قیود به هیئت برگردد و در جملات شرطیه، شرط، برای هیئت نیست. مجموعاً برای این ادعا سه دلیل آورده شده، از طرف شیخ و دیگران.

دلیل اول: شیخ فرموده هیئات ملحق به حروف هستند و حروف دارای یک معانی جزئی هستند. پس هیئات هم دارای معانی جزئی هستند. اگر هیئت دارای معنای جزئی شد، جزئی دیگر قابلیت تعلیق و اشتراط ندارد. اشتراط و تعلیق در جایی است که یک معنا کلی باشد، دارای سعه باشد، دارای افراد و حصص کثیره باشد. آنگاه ما این معنای کلی را محدود و مشروط کنیم. در حالی که هیئات مانند حروف، دارای معنای جزئی هستند، وقتی دارای معنای جزئی شد، جزئی، سعه ندارد، یعنی دیگر قابلیت اطلاق و تقيید در آن مطرح نیست.

در این استدلال فرقی نمی‌کند نسبت بین اطلاق و تقيید را نسبت عدم و ملکه بدانیم، یا نسبت آنها مثلاً تضاد باشد. یعنی اگر گفتیم نسبت بین اطلاق و تقيید، عدم و ملکه است، اطلاق می‌شود، عدم و تقيید می‌شود، ملکه، بگوییم جایی که تقيید امکان ندارد، اطلاق امکان ندارد، جایی که اطلاق امکان ندارد، تقيید امکان ندارد.

یا اصلاً بگوییم نسبت اطلاق و تقيید، نسبت تضاد است. در این استدلال فرقی نمی‌کند که نسبت به اینها چه باشد. زیرا استدلال متمرکز شده روی جزئی بودن مدلول هیئات، و جزئی یعنی آن چیزی که به نهایت ضیق رسیده است، دیگر قابلیت تضییق و تعلیق در آن معنی ندارد، اگر بخواهد قابلیت تعلیق داشته باشد، دیگر جزئی نیست، و چون می‌گوییم هیئات دارای معنای حرفی هستند و معانی حرفی طبق آن نظریه مشهور دارای معنای جزئی است، جزئی هم قابلیت تقيید ندارد. پس نتیجه می‌گیریم قید، قید برای هیئت نیست.

این دلیل اول مرحوم شیخ (أعلي الله مقامه الشریف) است. حالا از این دلیل چهار پنج جواب داده شده که بیان خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين